

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۴/۲۰

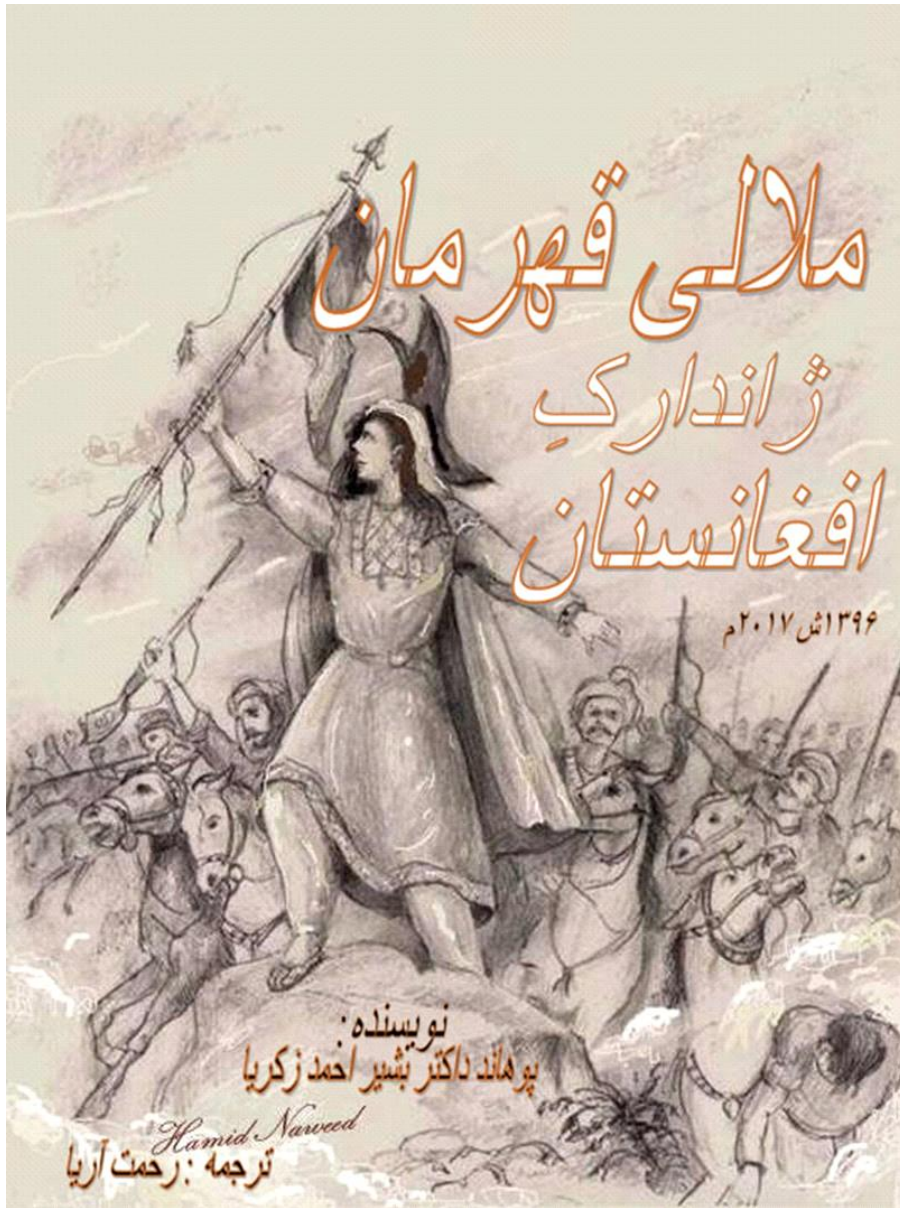


پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان
ناول تاریخی (قسمت چهارم بخش ششم)



د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

قسمت چهارم

بخش ششم:

کشتی بخاری کپری به زور بخارش از بمبئی خارج و داخل بحر متلاطم هند شد. جالب است که شهزاده و چند تن از همراهان، محافظین و مستخدمین شان در اوایل هیچ نوع علامت مریضی را در داخل کشتی از خود نشان ندادند و مثل چیزی عادی متعجب نساخت. ولی اکثریت شان طی هفته اول در جاهای شان آرام خزیده بودند، فکر می کنم آنان احساس نا راحتی میکردند و نمی خواستند پیش از اینکه خود را با آب و هوای بحری و داخل کشتی بلد سازند، چهره های از مزه افتاده عبوس و اندوه شان را کسی ببیند.

کشتی ما بعد از هفت روز به (پوینت دی گالی در سایلون^۱) رسید. بعد از گرفتن تدارکات مجدد ما در امتداد کنار شرقی نیم قاره هند به طرف پایتخت امپراتوری هند برتانوی کلکته روان شدیم. آنجا برایما خوش آمدید گفته شد و با سرودن موسیقی سکاتلندی بگ پایپ «آلت خاص موسیقی بادی سکاتلند» و دهل ها به شهزاده افغان سلامی تقدیم کردند. در بندر وزیر امور خارجه هند که به استقبال ما آمده بود ما را پذیرفت و ما را به مهمانخانه گورنر هاوس بردند که در جوار قصر نائب السلطنه موقعیت داشت. بخاطر تفریح و سرگرمی ما هنرمندان موسیقی کلاسیک هندی محفل موسیقی گرفتند، و شهزاده که با راگ های هنرموسیقی هندی خیلی آشنا بود از شنیدن آن خیلی خوش شد و نیز راگهای که خاص برای ضیافت های شامگاهان سروده میشوند، سروده شد و شهزاده آنرا خیلی خوش کرد. یکروز شام، افتخار بزرگی نصیب ما شد، و آن دیدار با شاعر بزرگ و شهپر بنگال رابرنات تاگور بود. زمانیکه تاگور به سالون بزرگ ضیافت داخل شد، همه به احترام شان به پا خاستند. معاون جنرال قونسل تاگور را به حضور فاتح میوند آوردند، «حضرت همایونی، این شاعر، ناول نگار، نگارگر و بحرالعلوم نیمه قاره هندوستان، جلالتماب حضرت رابرنات تاگور اند.» شهزاده ایوب خان برایشان دست دادند و گفت «دانشمند فرهیخته و نهایت محترم هندوستان، یک تعداد نمایشنامه ها و اشعار جناب شما را خوانده ام و پهنه پیام های نهفته در آن پیرامون بشریت و پیامهای جهانی ان بالایم اثر گذار بوده اند. لطفاً احترامات فایقه مرا بخاطر خدماتی که برای بشریت بوسیله قلم توانای تان انجام داده اید بپذیرید. شما بمن اطمینان بخشیده اید که «قلم نیرومند تر از شمشیر است.» تاگور، مرد قد بلند و خوش سیما، رنگ چهره خرمایی شبرنگ با مو های دراز موجدار که بر سر شان افزیده بودند، و ریش سیاه مجعد و بروت های هلال ماهی داشت، سرش را با احترام پائین آوردند و جواب دادند «حضرت همایونی، من هم شنیده ام که شما و ملت تان با عظمت خود بزرگترین امپراتوری جهان را در موضع میوند شکست داده اید، شما نیز به من الهام و اطمینان بخشیده اید در دنیای که "حق با کسی است که زور دارد" بشریت نیز به مردانی بزرگ، دلیر و متهوری چون شما نیاز دارد تا پوز تکبر و غرور زورمندان نظامی را بخاک بمالد.» معاون قونسل مداخله نموده و گفت «آقایان، بیائید این صحبت های نهایت جالب خود را بعد از صرف نان شام داشته باشیم.» با اظهار این ملاحظه مهمانان را به میز نان خوری ضیافت رهنمایی کردند، شهزاده ایوب خان و تاگور هر دو در صدر میز نان خوری قرار گرفتند. معاون قونسل بعد از آرزومندی اشتهای خوش به مهمانان گرمی اش، خود نیز شامل صحبت های کوتاه در باره غذا، هوا و پلانهای بزرگ برای اصلاحات حکومت نوین هندوستان بخصوص در باره گشایش پوهنتون های نو شد. بعد از صرف نان شام، مهمانان به اتاق پذیرایی رسمی رهنمایی شدند و بر راحت چوکی ها و کوچ ها طبق عنعنات افغانها و مردمان هند بشکل دایره بخاطر صحبت و تبادل نظر نشستند.

حینیکه به مهمانان نوشابه های غیر الکولی، چاشنی، تناقلات و میوه های تازه آورده شد معاون قونسل صحبت بعد از نان شام را با این گفته آغاز کردند، «اولتر از همه اجازه بدهید تا عمیق ترین تأثرات اعلیحضرت نائب السلطنه لارد پینتو را به نسبت عدم حضور شان در این ضافت تقدیم بدارم، جناب شان غرض بازدید سالانه از امیر نشین ها در قلمرو امپراتوری هند برتانوی تشریف برده اند، میخوام به نمایندگی از اوشان به شما خوش آمدید بگویم و احترام فایقه شانرا حضور والاحضرت همایونی ایوب خان و مهمان ما عالی جناب رابرنات تاگور تقدیم بدارم. من هم به نوبه خود میخوام تشکرات قلبی خود را در این مجلس شکوهمند به حضور مهمانان گرمی تقدیم بدارم، ضیافتی که به حرمت بزرگمرد شمشیر و بزرگمرد قلم دائر شده است. خواهش مندم تا دانشور فرهیخته تاگور به صحبت شان ادامه دهند، من از بابت اینکه چندین بار سلسله صحبت شانرا به علت مقتضیات حالت قطع کردم از جناب شان معذرت میخوام.» تاگور که بر راحت چوکی شان تکیه زده بود خود را راست نمود و چنین آغاز کردند «عالیجناب معاون قونسل مطمئن باشند که مداخله قبلی شان در صحبت ها به هیچ وجهه ایجاب معذرت خواهی را نمی کند، ولی ما برتانوی ها را بخاطر نجابت همیشگی، پروا و گرمی داشتن و منصف بودن شان می ستاییم. به باور من

¹ - Point de Galle in Ceylon

انسان فطرتاً مشتاق آزادی، ایمان و عقیده، بهنامی و عدالت است. از اینکه مخلوقات از اضداد ساخته شده اند و سعادت انسانها در اصل تعادل نهفته است، بنأ قلم به مثابه وسیله و پُل ارتباطی تفاهم و همزبانی، و انواع دیگر فشار اجتماعی بدون استعمال قوه ددمنشانه، لازمه حتمی برای وصول یکدلی و همدلی اجتماعی همچنان باقی خواهد ماند. شهزاده ایوب خان لطفاً احترام برخاسته از مکثات قلبی مرا بخاطر خدمت جانفشانه به ملت تان بپذیرید. شاید در باره ناول من «کابلی والا» چیزهای شنیده باشید، این قصه یک افغان کابلی است که به کلکته مهاجرت نموده است، کلکته ایکه زمانی شهر و مامن من بود. من همچون یک انسان مهربان را می شناختم و قصه واقعی در موردش نوشتم تا وجوهات و عناصر مشترک انسانی را میان انسانها بدون در نظر داشت موقف اجتماعی، درجه تحصیل در آن انعکاس داده باشم، و محبت یک کودک مسلمان را در عین محبت یک کودک هندو و آرزوی شدید یک انسان را به زادگاه و مامن اصلی او نشان داده باشم. در بسیاری ادیان همین اشتیاق شدید انسان در جدایی از خالقش، دوری از خانه اش و رنج و الم، سختی و آزمون و ناملایمات روزگار انسان تجلی یافته و سعی بر آن دارد تا به خالق خود برسد.»

منهم فرصت را مغتنم شمردم و گفتم «آقای تاگور، من هم که یک امریکایی استم، در باره اشعار بلند شما چیزهای شنیده ام، میتوانی یکی از همین اشعار تانرا که شما بیشتر خوش دارید قرائت کنید؟» تاگور با ادای احترام بمن سرش را بعلاقت رضانیت شور داده و جواب دادند «آقای داکتر، در اثنای معرفت رسمی فرصت صحبت با شما را نداشتم، دیدن یک طبیب جوان، کسی که از جهان نوین با نظریات خدا داد حقوق بشری، 'حیات، آزادی، دنبال نمودن سعادت' آرمانهای را که جهان آرزو دارد، و به دلیلی که من پلان رفتن و سفر به مملکت زیبای شما را دارم، خود غنیمتی است بس بزرگ. و در ارتباط اشعارم باید بگویم که، مطمئنم که اشعارم تا کنون به کناره های ساحلی امریکا نرسیده اند بخاطری که بیشترین شان به زبانهای بنگالی، هندی و سانسکریت... نوشته شده اند، بنابراین اشعارم تا حال به انگلیسی ترجمه نه شده اند. زیاد بخاطر ندارم که چه چیزی را به انگلیسی انشاء و یا ترجمه کرده ام، ولی بخاطر که تقاضا کرده اید، اجازه بدهید تا گلچین یک چیزی را برایتان از کتابم "گیتانجلی" (سرود نیایش برای خداوند) قرائت کنم، هر چند که تا حال تکمیل نه شده است :

آنگاه که مرا به سرودن امر می کنی

قلب من

از غرور سرشار میشود

به تو نگاه می کنم

و اشک بر چشمانم جاری میشود

در حضور هماهنگ تو

ناملایمات زندگی ام

محو میشود،

و عشق من

بال می گشاید

همچون پرندۀ خوشبخت

که بر فراز دریا

پرواز می کند.

میدانم از سرودم خوش میشوی

میدانم که تنها

منحیت

خنیاگر

در حضورت ایستاده ام.

بال های آوازم

در وسعت پرواز سرودم

بر پاهایت

به سجده می نشیند

میدانم که آنهم به آنجا نخواهد رسید، ولی

چنان از شادی مستم

که فراموش می کنم کیستم

و تو را دوست می نامم

تو را سرورم!

با شنیدن چنین شعر عالی، حصار چنان زنده و پر شور کف زدند تو گویی سقف آن بزمین میخورد، و صدا های واه، واه، واه، شاباش، شاباش، خیلی عالی، خیلی خوب، در دهلیز های سنگ مرمر قصر نائب السلطنه در هم پیچید.

صبح روز بعد از صرف چای صبحانه پر خرچ هندی- برتانوی بعد از سرود نظامی دسته موزیک سکاتلندی و ترمپت و چند تن از سرخ پوشان که پوست خرس، کلاه های بلند پوست حیوانات به تن داشتند در آوای خدا حافظ، خدا نگهدار... عازم بحر شدیم.

ادامه دارد

د پانو شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ